
چشم انداز قدرت بین المللی ایران

◀ مقدمه

این چشم‌انداز بر چند فرضیه اساسی استوار است. اولین مفروضه این است که قدرت خوب است و یکی از تجلیات روحی خدایی در انسان برای آفرینش است.

دومین فرضیه این چشم‌انداز، مربوط به نهاد ویژه ملت - دولت است. ملت - دولت نهادی است برای قدرتمند نمودن انسان در جهت تحقق اراده او. به این معنا، انسان تنها موجودی است که از طرف ذات اقدس، به خلافت خویش برگزیده شده است. تحقق خلافت خدا، بدون قدرت و با بسیج توده‌های مستضعف، یا نیروهای صرفاً فضیلت‌خواه و نابهنگام سنتی، و بدون کسب توان لازم، ممکن نیست. مفهوم ملت - دولت معرف نهادی است که به وسیله ملت تأسیس می‌شود، تا از منظر محافظه‌کاران امنیت او را تأمین کند، و از دید اصلاح‌طلبان به او قدرت بخشد. کارگزاران این نهاد، افراد قدرت‌ساز هستند. داروینسیم با تک‌بعدی در جریان تحولات، به «شایسته‌سالاری» در دولت رای می‌انجامد، و در نتیجه، هم دولت را جایگزین نهاد دین می‌کند، و هم در عمل به حذف نیروهای نابهنگام سنتی و ناتوان مستضعف دست می‌زند. در حالی که از منظر یک مسلمان و یا هر انسان آزاده و عدالت‌خواه، شایسته‌گرایی معیار قرار می‌گیرد نه شایسته‌سالاری. در نتیجه گرچه ملت، معرف جمعیت با قدرت است (بر خلاف میهن که بعد فرهنگی دارد و یا وطن که بعد جغرافیایی دارد)، اما این انسان شایسته که در قامت ملت، دولت را آفریده، قدرت را با فضایل و معنویت دینی می‌آمیزد، و از آن رو احکامش داوطلبانه با احکام فضیلتی و معنوی دین در تعارض نیست. همچنین نیروی سنتی را به محافظه‌کار و نومحافظه‌کار تبدیل می‌کند. محافظه‌کار به امنیت، و نومحافظه‌کار به سنتهای معنابخش ملی توجه دارد:

یکی وجود فیزیکی - بیولوژیکی او را، و دیگری وجود فرهنگی او را حفظ می‌کند. به علاوه، دولت را به عنوان ابزاری درمی‌آورد که مستضعفین را ابتدا به درجه امانت تخصصی در رشته‌ای خاص برساند، و سپس امام آن رشته تخصصی قرار دهد. در صورتی که اگر قدرت، تمهیداتی در اختیار بخش سنتی قرار دهد، آنان با به‌کارگیری نابه‌جای قدرت، آن را در خدمت ارزشها و منافع نابهنگام خود به کار می‌گیرند. با سلطه گروههای سنتی، فاشیسم ایجاد می‌گردد. فاشیسم پدیده‌ای نابهنگام است و از این لحاظ، قدرت را ضایع می‌کند. همچنین اگر قدرت در اختیار اعمال ارزشها و منافع بخش ناتوان و مستضعف قرار گیرد،

زمینه‌ساز بروز توتالیتریسم چپ، جهت تأمین تن‌آسودگی قشرهای ناتوان، و نابودی افراد قدرت‌ساز می‌شود. در صورتی که نهاد دولت به درستی مورد استفاده قرار گیرد، همه بخشهای جامعه به ملت تبدیل می‌شوند، و دولت به درستی در خدمت تحقق اراده ملت - و به کنترل ملت - درمی‌آید:

سنتی، به طریقی قدرت می‌گیرد و تبدیل به ملت می‌شود و مستضعف، به طریقی دیگر و عرصه دولت عرصه بازی قدرتمندان به نفع جمع ملت می‌شود. دو مفهوم دموکراسی و ناسیونالیسم عرصه بازی ملی - یعنی نهاد قدرت. در حالی که امت پایگاه رفیع تحقق حاکمیت خدایی است، از دید مسلمان، دولت پایگاه رفیع تحقق حاکمیت و اراده انسانی، البته به مشیت الهی است. بنابر این، بدون آن که به اصول اعتقادات متدین لطمه‌ای وارد شود، قدرت انسان اعمال می‌شود.

سومین مفروضه این پژوهش، تاریخی است. متأسفانه، به لحاظ بی‌توجهی رژیم گذشته، شایسته‌سالاری فنی - بوروکراتیک - اقتصادی، موجب عکس‌العملی معکوس در جمهوری اسلامی ایران شد. البته جو ایدئولوژیک چپ و سیاسی جنگ سرد هم به آن دامن زد.

به این لحاظ، جمهوری اسلامی ایران، عرصه بازی قدرت طبقات قدرت‌ستیز سنتی و مستضعف شد و در منزلت قدرتی کوچک درآمد و به طور فزاینده‌ای دچار آسیب‌پذیری داخلی و تهدیدات خارجی شد.

چهارمین مفروضه این پژوهش، فلسفی - شناختی - روشی است. این مفروضه منادی این ذهنیت فلسفی است که بین «مطلوبیت آرمانی» با «واقعیت ممکن» نوعی سازگاری تلفیقی لازم است. از لحاظ شناختی، دید توحیدی «لزوم اجتماع نقیضین» با دید منطقی کوانتائی، زمینه‌ساز این تلفیق می‌شود. در نتیجه «ممکن‌پذیر آرمانی» همراه با «آرمانهای امکان‌پذیر» شده و رهنمای دو نگرش عرفی و دینی جامعه می‌شود. در مسائل دینی، بنا به توان انسان، ارزشهای اخلاقی و دینی اعمال می‌شود، و در مسائل عرفی، باید «واقعیت ممکن» داوطلبانه، همسو با ارزشهای آرمانی باشد. در نتیجه، گرچه سیاست، اصالتاً معطوف به قدرت و در جهت تأمین نیاز عرفی جامعه است، اما با ارزشهای اخلاقی می‌آمیزد. بنابر این، ارزش مطلوب در دولت، «ممکن آرمانی است»، اما به آرمانهای ممکن نیز عنایت می‌شود.

چهارمین مفروضه این پژوهش، هشدار دهنده - و نه نا امید کننده - است. چنان که سیر تحولات تک‌بعدی گذشته ادامه یابد و به نام ارزش، واقعیت، و یا به نام واقعیت، ارزشها لطمه‌دار شوند، ایران آینده یا از لحاظ اخلاقی به انحطاط کشیده می‌شود، یا برای همیشه به حاشیه تاریخ رانده می‌شود. متأسفانه،

ایران امروز فرصت قدرت بزرگ شدن را برای حداقل قرن ۲۱ از دست داده است. اما می‌توان با تلاش و ممارست آگاهانه و پی‌گیر، امید داشت که ایران بتواند در بیست سال آینده به منزلت مدیریت هژمونیک قدرت منطقه‌ای درآید.

به اقتضای مفروضات فوق، و جایگاه نامناسب ایران در ساختار توزیع قدرت جهانی، و با امیدواری به استعداد بالقوه کشور، با عنایت به مقدرات ملی و محذورات بین‌المللی موجود، پیش‌بینی می‌شود که با مدیریت صحیح منابع انسانی، مادی و فکری، ایران بتواند در طی بیست سال به منزلت هژمونیک منطقه‌ای، در زمینه قدرت غیر نظامی دست یابد. سابقه تاریخی امپراتوری ایران و جهت‌گیری‌های نظامی رهبران گذشته و حال ایران، همراه با تحولات بین‌المللی، فضایی را به وجود آورده است، که مزیت نسبی ایران در زمینه‌های قدرت غیر تحریک‌آمیز، مناسب تشخیص داده می‌شود. در طرح حاضر، به نظر می‌رسد استراتژی بیست ساله، باید مبتنی بر چهار گام پنج‌ساله به شرح زیر باشد.

۵ سال اول: استراتژی عبور از بحران داخلی و خروج از بحران بین‌المللی: بازیگر هنجارپذیر

۵ سال دوم: استراتژی نهادینه کردن قابلیت‌های ظرفیت‌سازی فزاینده قدرت: تثبیت قدرت ملی

۵ سال سوم: استراتژی نهادینه شدن ادغام تعامل‌گرایانه کشور در ساختار قدرت جهانی: قدرت

منطقه‌ای شدن

۵ سال چهارم: استراتژی مدیریت شبکه‌سازی قدرت منطقه: قدرت هژمونیک منطقه‌ای همساز با

ساختار توزیع قدرت جهانی

تصویر چهار برنامه فوق به شرح زیر است:

نمودار شماره ۱- استراتژی بیست ساله، مبتنی بر چهار گام پنج ساله



برای بیان و شرح مطلب، نوشته حاضر به دو گفتار اجمالی و تفصیلی تقسیم می‌شود.

◀ گفتار اجمالی

◀ وصف منزلتهای چهارگانه استراتژیک ایران در منظر زمان

چنان که مباحث مقدماتی نشان داد، در طرح حاضر امید است مدیریت سیاست خارجی کشور بتواند با اعمال مدیریت صحیح و مؤثر منابع قدرت، کشور را طی یک برنامه بیست ساله به سطوح هژمون منطقه‌ای ارتقا دهد. وصف هر یک از این مراحل در چهار بند زیر مطرح می‌شود.

الف: بازیگر هنجارپذیر

بازبینی موضعگیری رهبران عالی‌رتبه جمهوری اسلامی ایران از هفته آخر اردیبهشت‌ماه تا دهم خرداد ۱۳۸۲، نشان می‌دهد که از منظر بازیگران اصلی و حتی فرعی بین‌المللی، ایران به عنوان بازیگری معترض و تعارض‌جو مطرح است. بازتاب این نگرش در کلیه عرصه‌های زندگی اجتماعی - سیاسی ایران و حتی در حوزه رد درخواست ویزای شهروندان ایرانی به کشورهای اسلامی منطقه نیز متجلی است. لازم است ایران، در کوتاه‌مدت، با تغییرات بنیادی در ساختار قدرت داخلی، باز - توزیع منابع از نظامی به اقتصادی - فنی - فرهنگی - ارتباطی، و تغییر در گفتار سیاسی داخلی و خارجی، زمینه را برای عبور از بحران داخلی و خروج از بحران بین‌المللی فراهم کند.

لازم به ذکر است، سخنان رؤسای جمهوری اخیر، تا حدی در این راستا بوده است، اما محدود ماندن آن به تغییرات کمی در عرصه اقتصادی - فنی ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، و بسنده کردن به اظهارات شفاهی، هم عرصه داخلی کشور را آسیب‌پذیر ساخته و هم آن که، به بی‌اعتمادی خارجی نسبت به اصلاح‌پذیری جمهوری اسلامی انجامیده است.

امروز، زبانی که در سه سال گذشته علیه عراق استفاده می‌شد، با لحنی تندتر و گسترده‌تر علیه ایران مورد استفاده قرار می‌گیرد. انباشت و افزایش تقاضا از داخل و فشار از خارج، به شدت منابع قدرتی ایران را با بحران روبه‌رو کرده است. مدیریت سیاسی کشور چنانچه مترصد آینده کشور باشد، فرصت چندانی برای گذر از دو بحران داخلی و خارجی مذکور در فوق ندارد.

ب: تثبیت قدرت ملی

مدیریت سیاسی کشور، هنوز به نتیجه قطعی برای تنظیم مناسب روابط، بین نظامهای تابعه، اعتقادی، اقتصادی و ... در کشور نرسیده است. به این لحاظ، نیروی مناسب برای اعتلای قدرت ملی به استخدام درنیامده است.

برای تثبیت قدرت ملی، لازم است از تجربیات کشورهای خطاکار استفاده شود. آلمان و ژاپن به غلط به جای تأکید بر امنیت و قدرت ملی، از هفتاد و پنج سال قبل از ۱۹۴۵ هدف خود را بر به کارگیری قدرت، جهت اعتلای سنت و طبقه سنتی به کار بردند. فاشیسم از شور توده و تخصص متخصصین وابسته، برای تثبیت منزلت طبقه سنتی و ارزشهای سنتی این طبقه بهره می برد. در نتیجه اضمحلال درونی و زمینه سازی برای فروپاشی آن کشور، از بیرون فراهم آمد.

کمونسیم قدرت ملی را در اختیار طبقه بوروکرات قرار داد، تا با توزیع قدرت، طبقه کارآفرین به طور اقتدارآمیزی معیشت توده ها را تأمین کند. در نتیجه فراموشی کار ویژه نهاد دولت، و نیروی مناسب برای آن، زمینه را برای فروپاشی آن فراهم کرد.

در ایران، بنیادگرایی، با اشتباه گرفتن دولت با امت و گاه ساختار اجتماعی طبقه (به صورت اقتصادی و سنتی)، زمینه را برای پراکندگی قدرت ایجاد کرده است. گاه با نگرش خلافتی، قدرت ملی در خدمت اعتلای ارزشهای ذهنی معتقدین امت هزینه شد. تلفیق راست گرایی داخلی و چپ گرایی موجود در فضای بین المللی، موجب شد تا مدیریت کشور به طور ناخواسته ای، جهت گیری سیاسی کشور را در راستای اهداف، در طبقه اجتماعی سنتی و یا بی پایگاه قرار دهد. در نتیجه نهاد ملت - دولت که هدفش اعتلای امنیت وجودی - رفاهی ملت است، از وجود نیروی مناسب قدرت ساز کارآفرین و فلسفه سیاسی مناسب امنیت جویی - قدرت سازی، محروم ماند.

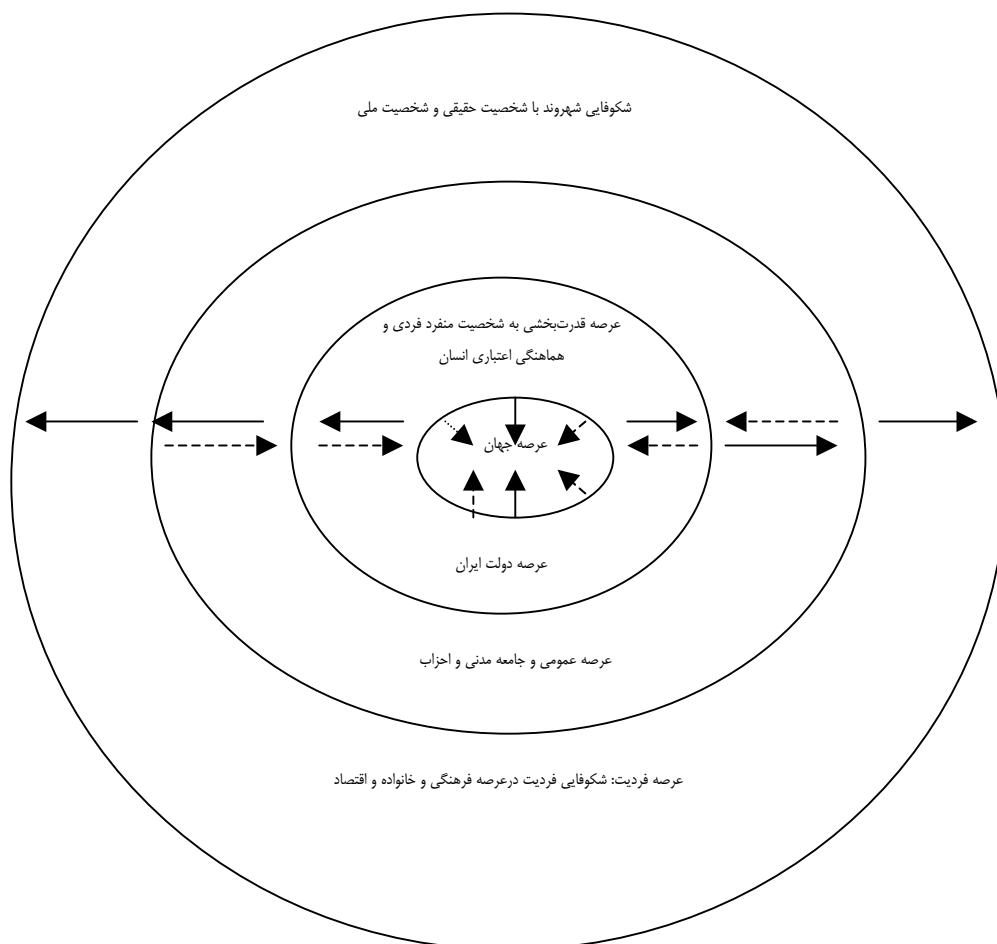
لازم است توجه شود، ملت - دولت نهادی است که عرصه فعالیت نیروهای قدرت ساز و کارآفرین، برای تأمین امنیت ملی و ملت، با عنایت به نیازهای فرهنگی بخش سنتی، نیازهای اجتماعی بخش بی پایگاه و نیازهای دینی بخش معتقد مذهبی است. طبیعی است که نهاد امت، نهاد طبقه و نهادهای حقوقی دیگر، باید همساز با این نهاد ملی شوند. چنان که به طریق معکوس و از لحاظ مذهبی، نهاد ملی باید همساز با نهاد امت شود.

علاوه بر تغییر نگرش، رسیدن به قدرت ملی نیازمند تغییر اساسی در ساختار سیاسی اقتصادی - فرهنگی - ارتباطی کشور است. به یمن وجود منابع سخت‌افزاری - نرم‌افزاری، و بحران‌زدایی از داخل و خارج، ایران باید طی ده سال، به عنوان یک قدرت ملی مؤثر داخلی تبدیل شود.

در صورت این تحول، ساختار دولت به عنوان مؤسسه‌ای محسوب می‌شود که در خدمت امنیت است، و امنیت ملی فضای مناسب برای امنیت ملت و آحاد افراد است. اقدامهای دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خاتمی، گرچه در راستای اصلاح امور به سود این مدت بوده است، اما ناتوانی بخش مدرن و دموکرات جامعه و قدرت عظیم بخشهای سنتی، و فقدان توان نرم‌افزاری، در قوه مجریه، نتوانست موجب ساماندهی امتی - قومی - و طبقاتی با نهاد دولت اقتدارگری گذشته و دولت دموکرات - فرهنگی فعلی شود. هر دو به طرز چشمگیری در عمل شاهد زمین‌گیر شدن نهاد دولت در قالب دو نهاد اجتماعی - فرهنگی - سنتی - امتی شدند. ساماندهی این تحولات، نیازمند نیروی قدرت‌سازوکارآفرینی است که به دل‌نگرانی‌های بخش سنتی بازار، بخش دینی (روحانیون) و قشر بی‌پایگاه، ملتزم باشد. ایجاد جلسه نخبگان ملی از همه گروهها، و تلاش برای رسیدن به اجماع فلسفی، نسبت به نهاد ملت - دولت، و وفاق ملی بین همه احزاب و گروهها، که علاقمند به اعتلای قدرت ملی هستند، لازمی این امر می‌باشد. فضای جهانی فعلی، نادیده گرفتن بخشهای ملی و ادامه فرقه‌گرایی حزبی و جناح‌گرایی، ایران را هم در معرض خطر داخلی و هم در معرض خطر خارجی قرار می‌دهد. تلاش گروهها برای حذف یکدیگر، و فقدان شکل‌گیری جامعه مدنی، کشور را نسبت به تهدیدهای خارجی نیز شدیداً آسیب‌پذیر کرده است.

علاوه بر سرمایه و تخصص ایرانیان داخلی و خارجی، ایجاد نگرش کثرت‌گرا و همسوی ملی، قدرت ملی نیازمند تکنولوژی پیشرفته نیز می‌باشد. رسیدن به قدرت ملی، بدون این دو بخش، سخت‌افزاری و نرم‌افزاری، در دو عرصه داخلی و خارجی ممکن نیست. نمودار شماره ۲ روند مناسبی برای ساخت قدرت است و تا حدودی این پیام را به طور اجمالی نشان می‌دهد.

نمودار شماره ۲- روند ساخت قدرت

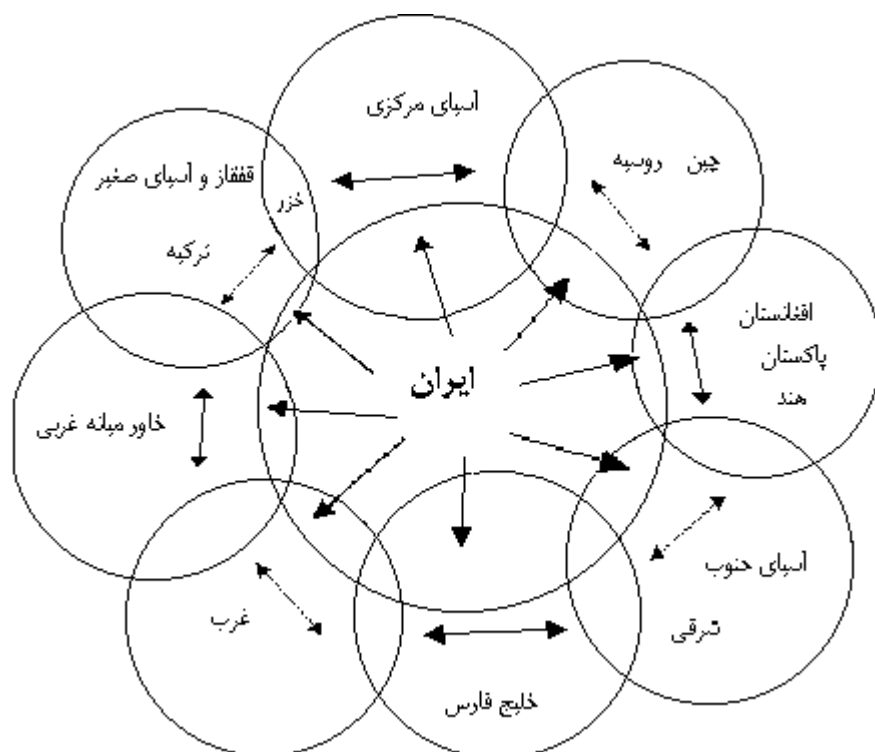


ج: قدرت سایبرنتیک منطقه‌ای

به یمن منزلت استراتژیک، کاهش التهابات بنیادگرایی و باز شدن ذهنیت شیعه سنتی، ایران استعداد آن را دارد که به عنوان شبکه ارتباطی بین دو منطقه عمدتاً اقتصادی خلیج فارس و خزر، و غرب عربی و شرق غیر عربی اسلامی باشد نمودار شماره ۳ این جایگاه را نشان می‌دهد:

منزلت استراتژیک ایران به نحوی است که لزوماً کشور را در ارتباط با جلوه‌های فرهنگی (بنیادگرایی و قوم‌گرایی هویتی یا معنابخشی زبانی و دینی) از یک سو، و مبادلات مدنی از طریق پذیرفتن تکنولوژی و سرمایه و کالا از غرب، و صدور آن به منطقه از سوی دیگر، قرار می‌دهد. ستیزه‌جویی و جزمیت‌گرایی متعصبانه به شکل بنیادگرایی و یا قوم‌گرایی، هر دو وجود منابع امنیتی و ارزشهای ملی - مذهبی - قومی کشور را به خطر می‌اندازد. توانمندی ایران، نیازمند انسانهای قدرتمندی است که توان ارتقای سطح قدرت ملت ایران به حضور فعالانه در منطقه، و آمادگی برای حضور در عرصه جهانی را داشته باشد.

نمودار شماره ۳- شبکه ارتباطی



د: قدرت هژمونیک منطقه‌ای همساز با نرم‌های جهانی

تحولات در ساختار توزیع قدرت جهانی، ماهیت نگرش‌های جهان‌شمول دینی - اسلامی، ذهنیت بلندپرواز ایرانی، انرژی، بازار منطقه‌ای، و منزلت کشور به طور طبیعی ایران را، نامزد چنین مقامی می‌کند. در زمان رژیم پهلوی به لحاظ ضعف ذهنیت انتزاعی، شبکه‌سازی محیط ایران به طور منفعلانه‌ای، عرصه چنین تحولاتی بود. پس از انقلاب اسلامی، امید بود که ایران بتواند با رفع بحرانهای داخلی، و بهره‌گیری از منزلت قدرت منطقه‌ای، تعامل سازنده‌ای با محیط بین‌المللی داشته باشد. ولی به لحاظ ساختار جمعیتی و غلبه نفوذ فرهنگی نامناسب برای بازیگری، پایگاه فنی - اقتصادی ایران به ترکیه، تجاری - ترانزیتی

به امارات متحده عربی، پیشتازی مسائل دینی به عربستان، و منزلت نظامی، به پاکستان منتقل شد. در صورت فقدان تغییر، عراق به همراه ترکیه و پاکستان در بیست سال آینده منزلت هژمونیک شرق دنیای اسلام را در سه حوزه عربی، ترک و حوزه فرهنگی سابق ایران عهده‌دار خواهند گردید، و به طور فزاینده‌تری ایران به حاشیه رانده خواهد شد.

ایران ذاتاً باید طرفدار تغییر وضع موجود خود در قالب حفظ وضع موجود بین‌المللی باشد. تعارض‌گری ستیزجویانه به انحطاط ایران دامن خواهد زد. این منزلت در نمودار شماره ۴ نشان داده شده است.

ایران باید قدرت شبکه‌سازی مدیریت قدرت را در سه سطح انجام دهد.

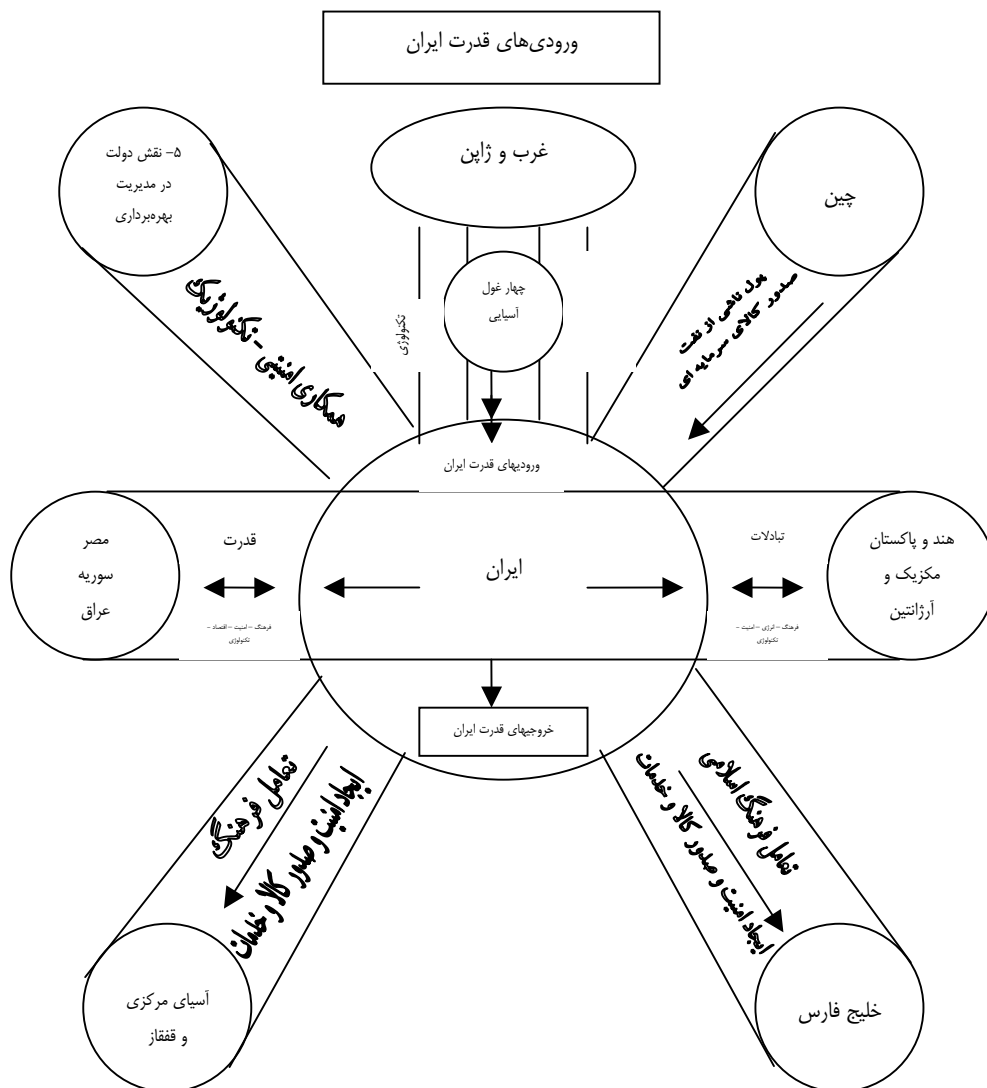
- ورودی‌های قدرت از غرب، آسیای جنوب شرقی، روسیه و چین، به صورت پول ناشی از نفت و خرید تکنولوژی و یا جذب سرمایه

- تبادل قدرت، با کشورهایی که در سطوح میانی قدرت هستند مانند هند، پاکستان، مصر، سوریه و

عراق که به صورت فعالیت سیاسی - امنیتی - فرهنگی شکل می‌گیرد.

- خروجی‌های قدرت، که عرصه مانور قدرت ایران به صورت صدور کالا، خدمات و فعالیت فرهنگی است.

نمودار شماره ۴- ورودی‌ها و خروجی‌های قدرت ایران



« گفتار دوم: طرح تفصیلی

در راستای توجیه و تشریح طرح اجمالی مذکور در گفتار اول، نیازمند آن هستیم که به بحثی نسبتاً تفصیلی بپردازیم. شرح و بسط و آزمون ادعاهای فوق نیازمند طرحهای تکمیلی پژوهشی است. این گفتار طی چند بند ساماندهی می‌شود.

الف: فضای عملیاتی ایران در برهه پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱

ب: آناتومی قدرت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری ایران

ج: چشم‌انداز قدرت آتی ایران

د: مدیریت شبکه‌سازی هژمونیک و ائتلافهای قدرت منطقه‌ای ایران

« الف - فضای عملیاتی ایران در برهه پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱

در عرصه‌های داخلی و خارجی، فضای عملیاتی سیاست خارجی، به شدت متحول شده است. به آسانی می‌توان اظهار داشت که ایران، تحت لوای جمهوری اسلامی، از لحاظ داخلی چهار جمهوری را با محوریت طبقات موجود یا در حال ظهور پشت سر گذاشته است و هم اکنون در آستانه ورود به جمهوری پنجم خویش است: جمهوری لیبرال - ناسیونالیسم مذهبی، جمهوری بنیادگران اسلامی، جمهوری عملگرای اسلامی، جمهوری دموکراتیک دینی

تحولات موجود، و تغییرات اساسی فوق نشان می‌دهد که ایران هنوز در جریان التهابات داخلی و خارجی خود، مسیر نهادین خویش را نیافته است. با عنایت به این که طرح حاضر در باره‌ی قدرت بین‌المللی ایران است، از بحث داخلی پرهیز کرده و به ذکر بعضی از محورهای فضای بین‌المللی پس از ۱۱ سپتامبر در باره‌ی ایران می‌پردازیم.

۱- صحنه بین‌المللی در آستانه حرکت به سوی جهانی شدن، در همه ابعاد قرار داشت که وقایع

۱۱ سپتامبر، فضا را تغییر داد و جهان در این برهه، به ویژه جهان غرب، حالت امنیتی -

نظامی به خود گرفته است.

- ۲- تروریسم بین‌المللی که تا قبل از ۱۱ سپتامبر موضوعی فرعی و اختصاصی بود، از آن پس تبدیل به مهم‌ترین موضوع بین‌المللی گردید و همه موضوعات در پرتو آن تفسیر می‌شود.
- ۳- شورای امنیت سازمان ملل متحد، که تا سالهای اخیر بیشتر صلاحیت قضایی برای خود قائل بود، از آن پس وارد صلاحیت اقتصادی شده و تحریمهای اقتصادی را به عنوان مجازات، برای نقض کنندگان قطعنامه‌ها و به ویژه در زمینه تروریسم در نظر گرفت. مصوبه اوایل خرداد ماه شورای امنیت (۱۴۸۳) و همراهی فرانسه، روسیه و آلمان با آمریکا نشان داد تا چه حد، تصمیمات این نظام حقوقی وابسته به نظام سیاسی قدرت و رهبری هژمونیک آن است.
- ۴- استراتژی آمریکا بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر، در پی ارتقای جایگاه بی‌همتای خود در میان قدرتهای جهانی می‌باشد، که همزمان تلاش دارد قدرتهای درجه دوم نظیر اروپا، چین، روسیه و ژاپن را در فاصله‌ای دور از خود نگه دارد.
- ۵- به جهت تثبیت مقصود فوق، آمریکا به ترتیبی در حال برنامه‌ریزی است که دسترسی قدرتهای درجه دوم به امکانات و منابع قدرت، به ویژه دستیابی آنان به انرژی را کاملاً محدود، و در چارچوب موافقت آمریکا قرار دهد.
- ۶- قدرتهای درجه دوم که تا قبل از ۱۱ سپتامبر در برخی از زمینه‌های بین‌المللی با آمریکا هم‌عرضی می‌کردند، پس از ۱۱ سپتامبر، قدرت فائقه آمریکا را به عنوان حقیقت موجود اجباراً پذیرفته، و درصدد برنامه‌ریزی برای ارتقای جایگاه خود در فاز بعدی می‌باشند.
- ۷- آمریکا در استراتژی جدید خود قصد دارد هر گونه مانع امنیتی نظامی را برای نیل به هدف از میان بردارد. موضوع مبارزه با تروریسم بین‌المللی، اطلاق محور شیطان‌ی به سه کشور از جمله ایران، و حمله به کشورهای افغانستان و عراق، در این مقوله می‌گنجد.
- ۸- در استراتژی جدید آمریکا محوریت خاصی به اسرائیل به عنوان تنها تکیه‌گاه آمریکا در منطقه، داده شده و آمریکا مصمم است آینده اسرائیل را بلامنازع، و بر همه کشورهای خاورمیانه از نظر سیاسی، اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی برتری بخشد.
- ۹- امروزه بر همه مسئولین جمهوری اسلامی ایران اثبات شده که کشورمان در تقابل با قدرت آمریکا و اسرائیل، با حالت انزوا و صرفاً متکی بر خود، قادر نخواهد بود مسائلی از قبیل فقر،

بیکاری، عدم توسعه، عدم تولید، عدم صادرات و ... را حل نماید. حل معضلات فوق در همه جهان با اتصال به اقتصاد جهانی و بهره‌برداری از سرمایه‌گذاری و تکنولوژی خارجی، مقدور و ممکن می‌باشد. لذا این عامل مهم در برنامه چهارم توسعه، بایستی به دقت مورد مذاقه قرار گیرد و جایگاه آن به وضوح برای جهانیان و سرمایه‌گذاران خارجی روشن گردد.

۱۰- سالهاست که جمهوری اسلامی ایران، با فرض تعارض اصلی با آمریکا، به دنبال شریک استراتژیک در جهان می‌باشد. ابتدا مستضعفین و مسلمین، سپس کوبا، ویتنام و کره شمالی، بعداً چین و روسیه، و نهایتاً اروپا و فرانسه به عنوان مؤتلفه‌های قدرت ایران جهت مقابله با آمریکا و اسرائیل، انتخاب شدند. قطعنامه اوایل خرداد ۱۳۸۲ شورای امنیت که از لحاظ حقوقی قیمومیت آمریکا را بر عراق به رسمیت شناخت، و موضعگیری غیر دوستانه سازمان کنفرانس اسلامی در همین زمان، نشان داد که این دولتها نیز صلاح می‌دانند به همکاری متقابل با آمریکا روی آورند. در نتیجه چنانچه اظهارات وزیر خارجه یونان و اظهارات وزیر انرژی روسیه نشان داد، ایران بار دیگر تنها گردیده است. تجربه بیش از دو دهه نشان داده، هیچ شریکی در میان قدرتهای درجه دوم نظیر اروپا، روسیه، چین، ژاپن و ... حاضر نخواهند بود در وضعیت حاضر، «شریک استراتژیک» جمهوری اسلامی ایران شوند. رمز این گمشده را بالاخره در یکی از برنامه‌های توسعه‌ای پنج‌ساله بایستی به درستی نگریست و از چرخش در دایره باطل پرهیز کرد.

۱۱- برای موفقیت یک برنامه توسعه‌ای، بایستی در سطح بین‌المللی چهره‌ای همگرا، همکار و ائتلافی از خود نشان داد. هر گونه تعبیر نوازندگی خارج از ارکستر بین‌المللی، به خارج کردن جمهوری اسلامی ایران از فهرست کشورهای مطمئن برای سرمایه‌گذاری، و به اطلاق کشوری با درجه ریسک بالا، و به کشوری که صدور تکنولوژی به آن خطرناک است و از این قبیل تبدیل می‌شود، که وقوع چنین حالاتی سم مهلک برای هر برنامه توسعه در نسخه قدرت ملی می‌باشد.

۱۲- از برنامه چهارم توسعه به بعد، انتظاری که از وزن و جایگاه جمهوری اسلامی ایران می‌رود، این است که به تدریج در حد یک بازیگر منطقه‌ای ظهور یابد. هر گونه مبالغه در مورد جایگاه

ایران را به کناری گذارند و در غیر این صورت برنامه چهارم توسعه در نهایت، ناکامی در کسب اهداف را به دنبال خواهد داشت.

قابل توجه است که محورهای فوق بیان بخشی از وضعیت کنونی نظام بین‌الملل می‌باشد. این که آمریکا در همه اهداف خود موفق شود، و اوضاع جهانی چنین بماند، قطعی نیست. این که جمهوری اسلامی ایران بر اساس تفکر و رسالت خود، با محورهای فوق همگونی ندارد و احتمالاً با برخی محورها در تضاد اصولی است، موضوعی می‌باشد که به استراتژی‌های درازمدت کشورمان مربوط می‌شود، و می‌تواند فعلاً ارتباطی با توسعه و برنامه پنج‌ساله نداشته باشد.

در این راستا در جمهوری اسلامی ایران هر گاه تصمیم گرفته شده تا برنامه توسعه‌ای تدوین و نگارش نمایند، همه رویاپردازان رمانتیک و یا بنیادگرایان بلافاصله، یا به یاد آرمانهای خیالی درازمدت افتاده و یا به ستیز داخلی منطقه‌ای بین‌المللی روی آورده‌اند و تلاش نموده‌اند مقولاتی نظیر مبارزه با غرب، مبارزه با آمریکا، نابودی اسرائیل، جهانی بودن قدرت جمهوری اسلامی ایران، ضد هژمونی بودن جمهوری اسلامی ایران و ... را در برنامه بگنجانند، و از این رو برنامه تبدیل به شیر بی یال و دمی گشته که کارایی پایین‌تر از قدرت منطقه‌ای را پیدا کرده است. هم اکنون بیم آن وجود دارد که با تحمیل تهدیدات نظامی از خارج، عرصه داخلی ایران نیز مورد دست‌اندازی خارجی قرار گیرد.

۴ ب - آناتومی قدرت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری ایران

ایران استعداد رسیدن به چه میزانی از بازیگری بین‌المللی را دارد؟ ایران تا چه حد توانسته است به‌سوی این هدف پیش رود؟ عوامل تسهیل‌کننده و موانع پیش‌بینی در راه حصول به این شرکت کدامند؟

مروری بر دستاوردهای تجربی فعالیت بین‌المللی ایران، با بهره‌گیری از رهنمودهای نظری، حکایت از این دارد که به طور سرجمع، ایران می‌تواند باز هم در نقش یک قدرت متوسط منطقه‌ای، اما این بار نه با ادامه نقش منفی، بلکه به بازیگری مؤثر و مثبت در سطح منطقه، تبدیل شود. البته چنان که نخبگان سیاسی ایران بتوانند انگیزه اقدام لازم را در مردم کشور ایجاد کنند، و مدیریت سیاسی مناسبی را به اجرا گذارند، از لحاظ موردی، ایران می‌تواند در بعضی از زمینه‌های نرم‌افزاری فرهنگی - ارتباطی و حتی

سیاسی، زمینه را برای دسترسی‌های فرمانطقه‌ای نیز فراهم کند. نفوذ ایران قبل از انقلاب اسلامی در تأثیرگذاری بر گرایش‌های سیاسی رهبران آمریکا، نسبت به قضیه جزایر سه گانه و اعطای نقش نائب هژمونی منطقه‌ای به ایران در حوزه خلیج فارس از یک سو، جو ایدئولوژیک قهرآلود انقلابی و تأثیر کلامی آقای خاتمی، رئیس‌جمهور اسلامی ایران، در ایجاد جوی ذهنی و مناسب نسبت به پیشنهاد خویش، مبنی بر گفتگوی تمدن‌ها، از چنین امکانی خبر می‌دهد. به واسطه سرمایه‌ها، مهارت فنی، دانش علمی و مدیریتی ایرانیان خارج از کشور، در صورتی که نخبگان سیاسی ایران بتوانند با ارتقای سطح بازی سیاسی، از سطح نظام حکومتی به سطح ملی اقدام کنند، کشور می‌تواند از حضور این نیروها به عنوان یک لابی قدرتمند، برای تأمین جهانی منافع ملی کشور بهره‌بردار. حتی اعتلای سطح فنی و اقتصادی کشور نیز می‌تواند در بلندمدت، ایران را به عنوان یکی از امیدهای قدرت فرمانطقه‌ای مطرح کند.

به رغم ممکن بودن این هدف در بلندمدت، در حال حاضر ایران عمدتاً به عنوان یک قدرت داخلی بحران‌زده مطرح است. ایران به دلایل گوناگونی نتوانست از سرمایه‌گذاری‌های هنگفت خود در آسیای مرکزی، قفقاز و افغانستان بهره‌برد، مضافاً این که ایران پس از انقلاب اسلامی نتوانسته است به رغم حجم گسترده واردات اقتصادی خویش از امارات متحده عربی، آن کشور را به مسکوت گذاشتن مسئله جزایر سه گانه قانع سازد. مقایسه سیاست‌های امارات متحده عربی نسبت به جمهوری اسلامی ایران، و ایران ۱۹۷۱ و نقش و جایگاه ایران امروز در اوپک، با ایران سال ۱۹۷۴، از میزان قدرت موجود و موعود کشور حکایت دارد.

به رغم آرزوهای رمانتیک ملی، اسلامی و یا اسطوره‌ای که نخبگان سیاسی یک سده اخیر ایران از خود بروز داده‌اند، بررسی توان و قدرت بالفعل و بالقوه امروز ایران، حاکی از این است که طی بیست سال آینده، ایران حداکثر بتواند به بازیگری مؤثر در سطح مدیریت هژمونیک منطقه تبدیل شود. گرچه رهبران سیاسی ایران به طور کمابیش گسترده‌ای در گذشته و حال در صدد ظاهر شدن در نقشی فرمانطقه‌ای بوده‌اند، اما دستاوردهای ایران در افغانستان، بوسنی، سودان، عراق، فلسطین و لبنان، عمدتاً از افزایش هزینه‌های تعامل تا فرصت برای کشور، حکایت داشته است.

مروری بر تلاشهای کمابیش بلندپروازانه ایران در اواخر دو پادشاه دودمان پهلوی، دکتر مصدق و جمهوری اسلامی ایران، حکایت از اعمال دو سیاست رقیب و ناسخ و منسوخ دارد. در واقع، به جای اعمال سیاست کثرت‌گرا و مکمل، بافت شکاف‌آلود سیاسی کشور موجب شده است تا دو راه ملی‌گرا و یا جهان‌گرا، در تقابل با هم در سیاست کشور به صورت دو گرایش ناسخ و منسوخ انقلابی بروز کند. درحالی که دو پادشاه پهلوی به ترتیب تلاش داشتند، با پذیرش میزانی از وابستگی یک سویه و دفعتهاً متقابل و دو سویه غیر متقارن، از یک سو، به تحکیم قدرت داخلی روی آورند (رضاشاه)، و از سوی دیگر، به اشاعه قدرت منطقه‌ای ایران و ادغام انفعالی در اقتصاد جهانی، تن دهند (محمدرضا شاه)، دکتر مصدق و جمهوری اسلامی ایران، به ترتیب بنیانگذار دو تلاش سلبی مسالمت‌جو و ستیزه‌جو برای تحکیم استقلال کشور بوده‌اند. دکتر مصدق با تلاشی خاشعانه سعی داشت، بدون آن که حوزه فعالیت خود را به حوزه فرا ملی گسترش دهد، سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشور را از حوزه دخالت خارجی مستقل نگه دارد. با ظهور فرایند جهانی شدن کم‌رمق آن روز، این سیاست موازنه منفی جواب نداد، و زمینه برای کودتا و گسترش نفوذ بیش از پیش غرب، در ایران فراهم شد. بار دیگر، با کودتای ۲۸ مرداد، محمد رضا شاه پهلوی با احساس خطر از عرصه داخلی که به سه شکل سنتی، رادیکال چپ، و مدرن دموکراتیک، که خود را علیه اقتدارگرایی دیوانی او ظاهر می‌کرد، ادغام منفعلانه در فرایند جهانی شدن اقتصاد و سیاست را، وجهه همت خود قرار داد. پادشاه این تلاشها، ارتقای ایران به منزلت ژاندارمی منطقه، رشد اقتصادی نسبتاً چشمگیر، اما توأم با میزان وابستگی بود.

با انقلاب اسلامی، بر خلاف سیاست موازنه مثبت منفعلانه، بار دیگر استراتژی استقلال‌طلبی ایران روند انفعال ایجابی دوران گذشته را به طور رادیکال متوقف کرد. فقدان هم‌بانی سه گروه ائتلافی سنتی ضد مدرن، رادیکال ضد غرب و دموکرات ضد اقتدارگرا با یکدیگر، و شباهت ذهنیت سیاسی آنان با گروههای مشابه فرا ملی در مقابل ذهنیت دموکراتیک ملی، عرصه را برای فعال شدن گرایش استقلال‌خواه و ستیزه‌جو، در مقابل هدف قابل دسترسی تبدیل وابستگی به وابستگی متقابل، فراهم آورد. بی‌علاقگی توأم با ناتوانی رهبران سیاسی کشورهای سنتی خاورمیانه، ناتوانی کشورهای شرقی و نهایتاً تجربه اخیر فرانسه، در تقویت ایران جهت مقابله با آمریکا، ایران را در فشار مضاعف امنیتی در دو زمینه

نرم‌افزاری - سخت‌افزاری، کلان و خرد، ریز و درشت قرار داده بود. نتیجه این تحولات این که از لحاظ نظری هم اکنون ایراد، درگیر هر دو دسته از تهدیدات خارجی و داخلی و مشکلات زیر است:

- شکاف سنت و مدرنیته، در قالب تعارض بین ملی‌گرایان و اسلام‌گرایان
 - شکاف‌های قومی - فرقه‌ای، با سیاسی کردن فرهنگ به لحاظ استقرار نظام حکومتی فرهنگی
 - شکاف سیاسی بین اقتدارگرایان و اصلاح‌طلبان
 - شکاف اقتصادی بین سرمایه‌داران مرفه و مستضعفین
 - شکاف بین دولت و ملت، و زنجیره نافرمانی مدنی و سیاست‌های انتظامی
 - شکاف نسلی و جنسی
 - غیر نظامی کردن ایران، با احتمال حمله علیه نیروگاه اتمی
 - انزوای ایران از عرصه اقتصادی جهان و سازمان تجارت جهانی
 - محروم نمودن ایران از مشارکت در مسائل منطقه‌ای
 - تحریم‌ها و تلاش برای جایگزین نمودن سیاست انفعالی - واکنشی، به جای ابتکار عمل
- در نتیجه بروز این وضعیت، عناصر قدرت ایران، به دلایل گوناگون تا حد یک قدرت داخلی، تحلیل رفته است. از جمله می‌توان به فرار مغزها و کاهش سرمایه‌ها (با تخمین هزینه‌هایی به ترتیب چهل میلیارد، و بیش از صد میلیارد)، بهره‌وری از دو درصد (۲٪) در سال ۱۳۵۶، به هفت دهم درصد (۰/۷٪) در سال ۱۳۷۸، محدود ماندن درآمد سرانه به حد ۱/۲ برابر در طی سی سال، افزایش تورم به ۱۵۰ برابر [نه درصد (۹٪)] در مقابل ۲۷ برابر مصر، رشد نقدینگی ۸۰۰ برابر در مقابل ۸ برابر آمریکا و ۲۴۰ برابر مصر، بیکاری فزاینده، کاهش فرهنگ اعتماد، گسترش خمودی سیاسی و اعتیاد و تعارضی شدن فرهنگ داخلی اشاره کرد. وضعیت رکود - تورمی در اقتصاد، و افت و خیز قیمت نفت از یک سو، و احساس ضرورت سرمایه‌گذاری حدود سی درصدی (۳۰٪) بودجه در زمینه نظامی از سوی دیگر، موجب تقویت فرهنگ نظامی در کشور شده، و نیز از تسریع رشد و توسعه اقتصادی کاسته است.

۴ ج - چشم‌انداز قدرت آتی ایران

سؤال اصلی در این بخش این است که آیا جایگاه مطلوب، و مهم‌تر از آن جایگاه ممکن ایران در عرصه جهانی چیست؟ این جایگاه چه ارتباطی با ساختار و تحولات داخلی ایران داشته و دستیابی به آن چگونه می‌تواند در برنامه‌ریزی مد نظر قرار گیرد؟

طرح درست و کامل این سؤال خود به منزله پیموده شدن بخش مهمی از این راه است، زیرا مطرح شدن این نکته که آیا اصولاً ایران، امکان تبدیل شدن به یک قدرت جهانی را دارد یا نه؟ و آیا در حال حاضر قدرت عمده‌ای محسوب می‌گردد یا نه؟، در دستگاه‌های اجرایی و تصمیم‌گیری کشور می‌تواند دیدگاه جدیدی را درباره برنامه‌ریزی، ارائه نماید. به همین منظور برای تبیین بهتر سؤال اصلی، چند سؤال فرعی مطرح می‌گردد که پاسخ به آنها می‌تواند راهگشا باشد.

سؤال فرعی اول و بررسی مقدماتی:

آیا ایران در حال حاضر یک قدرت محسوب می‌شود؟

قدرت، به معنی توانایی اعمال اراده یک بازیگر جهانی، در عرصه بین‌المللی است. هر چه دامنه جغرافیایی این اعمال اراده بیشتر باشد، اندازه این قدرت بزرگتر خواهد بود. همچنین مسائل و منافع که آن بازیگر می‌تواند به آنها دست یابد، هر چه افزون‌تر و بنیادین باشد، میزان و عمق قدرت بیشتر خواهد شد.

در حال حاضر به نظر می‌رسد که با بروز بحران در دو عرصه داخلی و خارجی کشور، ایران را نمی‌توان، یک قدرت در عرصه جهانی تعبیر کرد. در شرایط جدید حتی نمی‌توان کلمه قدرت ملی را درباره ایران، به کار برد. زیرا حتی اگر با نگرش کلاسیک به مفهوم قدرت بنگریم، عناصری مانند عوامل جغرافیایی، توان نظامی، نیرو و توانایی تولید اقتصادی، جمعیت، میزان تولید و عرضه فرآورده‌های فکری - فرهنگی و اطلاعاتی، پرستیژ و ... از عوامل صرفاً، پاره‌ای قدرت هستند و ایران در این موارد قدرت چشمگیری ندارد.

نگاهی گذرا بر این شاخصها نشان می‌دهد که وضعیت قدرت کنونی ایران با سطح مورد انتظار، فاصله زیادی دارد. باید توجه کرد که «اهمیت» و «قدرت» در روابط بین‌المللی پدیده‌ها متفاوتند. ایران

به دلیل موقعیت استراتژیک، جمعیت و نفت دارای اهمیت و قدرت تأخیرساز فراوانی است، اما این اهمیت و قدرت تأخیرساز به معنی برخورداری از قدرت نسبت به نفع کشور نیست.

عوامل ثابت قدرت، که در حقیقت می‌توانند به نوعی، عوامل زمینه‌ساز قدرت محسوب شوند، در ایران وجود دارد. موقعیت جغرافیایی، منابع متنوع طبیعی و جمعیت جوان و به تدریج تحصیل کرده، از زمره مهم‌ترین این عوامل هستند. اینها در حقیقت منابع اصلی قدرت در ایران هستند که بدون وجود عوامل مکمل به تنهایی نمی‌توانند به قدرت و توانایی اعمال اراده تبدیل شوند:

۱- قدرت نظامی: مدل جنگهای افغانستان و عراق نشان داد که ارتشهای کلاسیک و نیروهای نظامی متعارف، در تقابل با تفوق تکنولوژی نوین جنگی و «جنگ تکنولوژیک» هیچ گونه کارایی ندارند. ممکن است ارتش جمهوری اسلامی ایران و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در مقایسه با کشورهای کوچک جنوب یا برخی کشورهای شمال ایران مطلوب باشد، اما در مقایسه با قدرتهای بزرگ، همچنین قدرتهای منطقه‌ای مانند ترکیه و پاکستان، قابل اعتنا نیست. به دلیل این که ایران از اتحادها و تنظیمات امنیتی جهان به دور است و امکان سرمایه‌گذاری کلان و استفاده از تکنولوژی‌های فوق مدرن را ندارد، و با توجه به حضور نظامی آمریکا در منطقه، ایران به لحاظ نظامی، امکان اعمال هیچ اراده مثبت و نفعی را ندارد. ضمناً باید توجه کرد که قدرتهای بزرگ هرگز اجازه دستیابی به سلاحهای استراتژیک را به جمهوری اسلامی ایران نخواهند داد.

۲- اقتصاد: به لحاظ اقتصادی، سهم ایران در اقتصاد جهانی بسیار اندک و غیر قابل محاسبه است. حتی در اقتصاد منطقه نیز سهم ایران، در مبادلات منطقه از چهار درصد (۴٪) تجاوز نمی‌کند. تنها برخی پارامترها که به موقعیت جغرافیایی ایران وابسته است مثل راه ترانزیتی، آب و تولیدات نفت و گاز، ایران دارای اهمیت است. با توجه به الحاق اکثر کشورهای منطقه به WTO، حضور آمریکا در عراق و افغانستان و ...، عدم امکان الحاق ایران به WTO و استفاده کلان از سرمایه‌ها و تکنولوژی پیشرفته، امکان حاشیه‌ای‌تر شدن اقتصاد ایران نیز هست.

۳- قدرت تولید دانش و اطلاعات: در حال حاضر نقش ایران در تولید و عرضه دانش و اطلاعات، بسیار اندک و غیر قابل محاسبه است. حتی امکان آموزش و ارائه‌ی سرویس مناسب به متقاضیان داخلی نیز در حال کاهش، و گرایش به حضور در خارج از کشور، به این دلیل در حال افزایش است. امکان قرار گرفتن ایران در شاهراه‌های اطلاعاتی جهان نیز از میان رفته است و برخی کشورهای حاشیه خلیج فارس به مرکز تبادل اطلاعات بدل می‌شوند. پرستیژ سیاسی و فرهنگی، تنها عامل مهم در افزایش نفوذ ایران، به ویژه پس از گسترش سیاست تنش‌زدایی و ... است.

با توجه به این عوامل و موارد متعدد دیگر می‌توان گفت که سهم ایران، در نظام جهانی و حتی روندهای منطقه‌ای، به گونه‌ای است که نمی‌توان آن را یک قدرت در حال رشد جهانی و حتی منطقه‌ای نامید. شرایط، در حال افول می‌باشد و جایگاه و قدرت ایران در حال نزول

سؤال فرعی دوم و بررسی اصلی:

آیا ایران می‌تواند به قدرتی جهانی بدل شود؟

برای پاسخ به این سؤال باید چند نکته را در نظر داشت:

الف: در جهان جدید و به ویژه پس از جنگ‌های اخیر، تحولی جدید در ماهیت قدرت به وجود آمده است.

دیگر قدرت نظامی که در انحصار یک کشور است نمی‌تواند اتکای اصلی کشورهای دیگر باشد.

ب: با دوری گزیدن از فرایندهای اقتصادی، فرهنگی و امنیتی جهان، برای ایران امکان دستیابی به عوامل قدرت و تأثیرگذاری در نظام جهانی وجود ندارد.

ج: نمی‌توان تحولات داخلی و خارجی کشور را از هم جدا کرد و برای هر یک مسیری جداگانه و غیر مرتبط تصور کرد. جهانی شدن و شرایط نوین جهانی، چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. نمی‌توان بدون رعایت حقوق بشر و استقرار دموکراسی در داخل، توقع تنش‌زدایی و استفاده از امکانات بین‌المللی در جهان را داشت.

با توجه به جایگاه کنونی ایران و نکات فوق‌الذکر، احتمال تبدیل ایران به قدرتی جهانی منتفی و بعید

است.

اما تحت شرایط خاص و با تمهیدات عقلایی، امکان تبدیل شدن ایران به یک قدرت منطقه‌ای وجود دارد:

- ۱- در این مسیر سرمایه‌گذاری کلان بر نظامی‌گری، و گسترش نیروی نظامی، به هیچ عنوان عامل قدرت‌بخش در آینده نخواهد بود. سرمایه‌گذاری‌های نظامی باید محدود و با انگیزه‌های محدود باشد، چون الگوی جنگ‌های جدید نشان داد که این سرمایه‌گذاری‌ها، مانع جدی برای حضور قدرتهای جهانی نیست.
 - ۲- الحاق ایران به روندهای امنیتی و رژیم‌های امنیتی جهانی می‌تواند نیروها و امکانات نظامی موجود در ایران را، تبدیل به عامل تأثیرگذار قدرت کند.
 - ۳- استقرار و پویایی دموکراسی در ایران عامل زمینه‌ساز برای همه تحولات دیگر است. سرمایه‌گذاری کلان معنوی، قانونی، سیاسی و مالی برای این امر، می‌تواند ضامن تضمین امنیت و مقدمه الحاق ایران به روندهای جهانی در عرصه اقتصاد و فرهنگ باشد.
 - ۴- الحاق به فرایندهای جهانی اقتصاد و رفع تمامی موانع موجود برای الحاق به WTO، جذب سرمایه‌های خارجی و پیوند با جریان جهانی تولید و عرضه کالا، تنها راه تبدیل پتانسیل داخلی اقتصاد ایران، به قدرت جهانی است.
 - ۵- ایجاد انقلاب در آموزش عالی، به نحوی که دانشجویان از آموزش اسکولاستیک (علم برای علم) رهایی یافته‌اند، مهم است. میزان سرمایه‌گذاری در آن می‌تواند زمینه تولید و ارائه‌ی اطلاعات و دانش و نیز آموزش گسترده در ایران را فراهم کند و در این منطقه به یک عامل محوری برای ایران تبدیل شود. ایجاد شبکه‌های خصوصی آموزش، رادیو، تلویزیون و ... زمینه‌ساز این انقلاب خواهد بود.
 - ۶- سرمایه‌گذاری کلان در حوزه فرهنگ و هنر، و نیز زمینه‌سازی برای رشد آزادیها و فضای باز می‌تواند حضور ایران در این زمینه در عرصه‌های جهانی را تعمیق بخشد.
- با چنین تحولاتی می‌توان شرایطی را فراهم کرد که ظرف یک یا دو برنامه پنج‌ساله امکان تبدیل خروجی ایران به یک قدرت منطقه‌ای فراهم شود. در غیر این صورت شرایط نزول و کنارگذاری بیشتر جمهوری اسلامی ایران، فراهم خواهد بود. راه گریز از این بحران، گویا بیشتر از طریق سرمایه‌گذاری در

همه حوزه‌های قدرت از جمله نظامی و به ویژه اقتصادی و همچنین فنی - ارتباطی - فرهنگی، به شرح زیر ممکن است:

۱- قدرت نظامی

مروری بر منابع قدرت ایران نشان می‌دهد که پس از انقلاب، ایران بیشتر به توسعه‌گرایش نظامی روی آورده است. اما اولاً به علت حضور آمریکا و ثانیاً به لحاظ تغییر استراتژی و تکنولوژی جنگی، ایران می‌تواند با کاهش هزینه‌های نظامی به بیست درصد (۲۰٪) سطح فعلی، و مدل برداری از دفاع تحریک آمیز داخلی، و تولید تکنولوژی مناسب دفاعی، سطح امنیت وجودی خود را ارتقا دهد. به لحاظ افول خطر شوروی، کار ویژه سیاسی - بین‌المللی ایران به وجهی نیست که ایران اجازه یابد و یا نیاز داشته باشد به سلاحهای تهاجمی چون هواپیمای F-14 دست یابد. با دفاع غیر تحریک‌آمیز، تولید موشک ناو و سهند، و بازسازی ارتش حرفه‌ای، می‌توان کانالهای نظامی تهدید هوایی و یا زرهی دشمن را بست.

۲- قدرت اقتصادی فنی - ارتباطی ایران

به رغم وجود سرمایه فراوان، نیروی ذهنی و عقلایی، و منزلت ارتباطی کشور، گرایشهای ستیزجویانه در ایران، هم موجب محذورات بین‌المللی و هم فرار سرمایه‌های فکری و مالی از ایران شده است. مروری بر سهم مبادلات تجاری ایران نشان می‌دهد، به جز فروش نفت، سهم مبادلات تجاری کشور در سطح حتی منطقه، زیر دو درصد (۲٪) است. با توجه به الحاق کشورهای منطقه به WTO، و حضور آمریکا در عراق، به نظر می‌رسد آمریکا با ایجاد پل ارتباطی بین عراق و اسرائیل در منطقه، و منطقه با غرب، عراق را به عنوان هژمون تفویضی منطقه درآورد و جایگزین ایران دوران شاه کند. به نظر نمی‌رسد ایران بتواند نقش سازنده‌ای در مبادلات تجاری منطقه‌ای داشته باشد.

۳- عامل فرهنگ معنوی یا ایدئولوژی ستیز

تحولات فکری فلسفی در ایران و فرهنگ غنی عرفان ایرانی، همراه با ظرافت ذهنی، می‌تواند ایران را به عنوان مدل فرهنگی معنابخش در منطقه درآورد. اما متأسفانه غلبه گروههای بنیادگرا و سنتی سیاسی شده، بر عرصه سیاسی موجب شده است تا بنیادگرایی

ایدئولوژیک و دگرستیز، به جای معنابخشی عرفانی و چارچوب‌بخشی فلسفی بنشیند. به این لحاظ، همیشه ایران متهم به همکاری با تروریسم منطقه معرفی می‌شود.

با توضیحات فوق و با دید کارشناسی، می‌توان اظهار داشت که ایران توانسته با اعمال قدرت ایدایی و آسیب‌زن جزئی به هژمونی منطقه‌ای اسرائیل و جهانی آمریکا، زمینه را برای ابراز وجود، تحمیل تلفات هزینه‌بر انسانی و مالی برای دو کشور، اما بدون احراز منزلتی مطلوب، فراهم کند. در مقابل، دو کشور مزبور توانسته‌اند به واسطه این اقدامهای ایدایی، به سرعت منزلت منطقه‌ای و جهانی خود را بهبود بخشند. مثلاً به واسطه اقدامهای اخیر، اسرائیل به اقتضای چالش مزبور و تلفاتی که از حزب‌الله لبنان دریافت می‌کرد، در راه تبدیل چالش به فرصت، و در موقعیتی مناسب برای بهره‌گیری از فرصت، از لبنان ظاهراً تحت فشار عقب نشست. به یمن این عقب نشینی، انتفاضه به عنوان مدل مبارزاتی در ذهن ملت فلسطین مدلی مطلوب محسوب شد. کنترل جریانات به وسیله یاسر عرفات (رهبر فلسطین)، و عدم خیزش رادیکال مردمی، دولت اسرائیل را به فکر انداخت. شارون با حضور در مسجدالاقصی، زمینه‌ساز انتفاضه‌ای جدید شد. انتفاضه دوم ملازم با مرگ طرح اسلو، و در نتیجه ظهور طرح نقشه راه **road map** شد. برخلاف توافق در «زمین برای صلح» اسلو، در طرح نقشه راه، بخش مهم استراتژیک سرزمین فلسطین، از موضوع گفتگوی صلح حذف گردید. در طرح حاضر، مذاکره و تعهد زمانی از سوی اسرائیل پذیرفته می‌شود که در مقابل انتفاضه فروکش کند، نه این که اسرائیل متعهد به واگذاری همه سرزمینهای متصرف در سال ۱۹۶۷ باشد. سرزمین دولت آینده فلسطین در این طرح با توافق، مشخص خواهد شد، و به هیچ وجه ملازم با کل سرزمینهای اشغالی سال ۱۹۶۷ نیست.

در خصوص ایران و عراق، خطر بالقوه نظامی ایران و عراق برای منطقه خلیج فارس، و اصولاً غرب، به وجهی بود که برای غرب قابل تحمل نبود. پس از بروز انقلاب اسلامی، موازنه قدرت بین ایران و اسرائیل، از یک سو، ایران و عراق و به طور کلی ایران و دنیای عرب، به وجهی ناموزون بود. موازنه قدرت بین عراق و ایران، که باید به موازنه ضعف تبدیل می‌شد، طرح و تدوین برنامه‌های متفاوت برای کاهش دفعی خدمت دوران سربازی، وقوع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، غرب را در رسیدن به این هدف یاری کرد.

در حالی که ایران از لحاظ اقتصادی، حضور در گات GATT، را به عنوان قید و مانعی برای رشد اقتصادی خود محسوب می‌داشت، امروزه به لحاظ فشار آمریکا و تلاش آن کشور در جلوگیری از حضور ایران در سازمان تجارت جهانی WTO در خطر واقعی حذف از حضور در طرح نفت جمهوری آذربایجان، از دست دادن فرصت بهره‌گیری از منزلت مبادلاتی (خط لوله و ترانزیت)، باختن بازار به دنیای عرب از جمله امارات متحده عربی، خروج از شاهراه بزرگ ارتباطی نرم‌افزاری و حتی مسافرت هوایی و ... است.

اگر چه ایران توانسته است به دستاوردهای نظامی تهاجمی (موشکی و هسته‌ای) مناسبی دست یابد، اما به علت حضور آمریکا و تغییر مدل جنگ، اهمیت تکنولوژی و قدرت نظامی به معنای تهاجمی برای ایران، امروز به یک هزینه پر دردسر و خطرساز برای امنیت ملی و ملت تبدیل شده است. فروپاشی شوروی، سرنوشت عراق و تدبیر چین، در تحول از یک قدرت نظامی به قدرت اقتصادی، می‌تواند بسیار آموزنده باشد. ایران می‌تواند با کاهش شدید هزینه‌های نظامی به حدود بیست درصد (۲۰٪) فعلی، و اعمال استراتژی دفاع غیر تحریک‌آمیز، حتی از هواپیمای دفاعی بسیار پیشرفته F-14 هم برای دفاع داخلی استفاده کند، و همراه آن با تولید موشک دفاعی ضد تانک (ضد نفر سهند)، کلیه مرزهای هوایی و زرهی‌رو خود را از لحاظ نظامی بیمه کند. در ازای این تغییر استراتژی سرنوشت‌ساز، ایران با خروج از بازی قدرت تعارضی (منفی)، به عرصه بازی تعاونی مؤثر و مثبت منطقه‌ای، در بستر نظام بین‌الملل جهانی نائل می‌آید.

با چنین تحولی، چنان که تجربه مثبت آلمان و ژاپن ۱۹۴۵، فرانسه ۱۹۷۰، و چهار غول آسیایی پس از ۱۹۷۰، چین پس از ۱۹۷۵، مالزی و تایلند ۱۹۸۰ و تجربه منفی ویتنام ۱۹۵۰، عراق ۱۹۸۰ به بعد، و اتحاد جماهیر شوروی دوران برژنف تا روسیه دوران پوتین نشان داد، ایران هم می‌تواند با بازسازی فرهنگ ملی - مذهبی، و نوسازی تمدنی، و تغییر استراتژی داخلی و خارجی خود، بار دیگر به عنوان بازیگر مثبت و مؤثر منطقه‌ای و ارتقای سطح کیفی زندگی ملت ایران نائل آید. چگونگی این تحول را طی چهار استراتژی به هم پیوسته و تعادل‌بخش ارائه کردیم، و در بند آخر این گفتار به شرح بیشتر آن می‌پردازیم.

۴ د - مدیریت شبکه‌سازی هژمونیک و ائتلافهای قدرت منطقه‌ای ایران

چنان که قبلاً توضیح داده شد، بازی قدرت ایران در سه سطح قابل تعریف است:

- سطح ورودیهای قدرت، که ایران را به غرب، روسیه، چین و آسیای جنوب شرقی پیوند می‌دهد. با دریافت پول ناشی از نفت، خرید تکنولوژی و جذب سرمایه، ایران می‌تواند مبادلات خویش با دنیای پیشرفته و یا کمابیش صنعتی فوق را به نحوی تنظیم کند، که در فاصله بیست سال آینده به قدرتی منطقه‌ای تبدیل شود.

- سطح تبادل قدرت، که ایران را به قدرتهای میان‌مایه‌ای چون هند، مصر، پاکستان، سوریه، عراق و ترکیه پیوند می‌دهد. ایران می‌تواند با ایجاد وابستگی متقابل و سازنده، به مبادلات افقی با این کشورها بپردازد. این سطح از ارتباطات به حفظ وضعیت فعلی ایران یاری می‌دهد، اما نه می‌تواند به افزایش قدرت تکنولوژیک ایران کمک کند، و نه بازاری برای اعمال قدرت ایران باشد.

- سطح قدرت مانور ایران، کشورهای خلیج فارس، آسیای مرکزی، قفقاز و افغانستان و تا زمانی کوتاه، عراق است. ایران چنان که قدرت خود را با نظام بین‌الملل هماهنگ کند، از این بازار به نفع ارتقای قدرت خود استفاده خواهد کرد.

متأسفانه این ملزومات در بازی سیاست خارجی ایران، نادیده گرفته شده است. از لحاظ نظری، ایران تا به حال استراتژی کلان خویش را، در کشمکش سه محیط امنیتی زیر سرگردان نموده است:

- اعتلای قدرت و منش فکری - اعتقادی ملی، در جهت ستیز و مبارزه علیه اسرائیل و آمریکا، به نفع رهایی مستضعفین و مسلمین، بدون توجه به مقدورات ملی، و انتظارات بخش مدرن و دموکراتیک جامعه

- اعتلای قدرت غیر تحریک‌آمیز و منش فکری - اعتقادی ملی، مذهبی و دموکراتیک که کمابیش در ابتدای انقلاب به طور کوتاه‌مدت پیگیری شد.

استراتژیهای فوق با عنایت به گرایشهای تمدنی و فرهنگی داخلی و خارجی جامعه شکل گرفت.

استراتژی اول را رژیم گذشته به طور ناقص پیمود. تلاش دموکراتیک و مدرن مصدق، و مذهبی - اقتصادی سنتیها در این استراتژی مورد توجه قرار نگرفت.

استراتژی دوم را جمهوری اسلامی، پس از سقوط دولت موقت و تا انتهای جمهوری اول بی‌مهابا پی‌گرفت. این استراتژی خواهان دفاع ایران از حقوق مظلومانه یک پنجم جمعیت مسلمان، و سه پنجم جمعیت مستضعف دنیاست. متأسفانه مقدرات ملی ایران توان پرداخت هزینه‌های ایجابی و یا انکاری این هدف بزرگ انسانی را ندارد.

استراتژی سوم به طور ناقص و زودگذر در ابتدای انقلاب و جمهوری اول هم اتخاذ شد، اما انباشت مشکلات داخلی و خارجی اجازه تحقق آن را نداد. امروزه رهبران کشور می‌توانند با تدوین استراتژی مناسب، ایران را به نوعی مدیریت شبکه‌ساز موازنه مثبت فعال، بین هر سه بخش قدرتی بین‌المللی (ورودی، مبادلاتی - خروجی) تبدیل کنند.

با توضیحات فوق نسبت به اقدام مؤثر و مفید سیاسی ایران، به نحوی که موجب حفظ و اعتلای امنیت و قدرت ملی شود، تردید جدی وجود دارد. البته هنوز ایران از مزایای منابع انرژی، موقعیت جغرافیایی و نیروی انسانی بالنده ولی کنترل شده و به مهاجرت رفته خوبی برخوردار است. فقدان بهره‌گیری از این امکانات و علاقه به اقدامهای تأثیری و ایدایی علیه عملیات سلطه جویانه اسرائیل و آمریکا در منطقه، توانسته است جلوه‌ای از قدرت منفی ایران را به نمایش گذارد. اما این اقدامها در بلندمدت از سویی به اعتلای منزلت اسرائیل و آمریکا، و افول فزاینده قدرت ایران انجامیده است.

در این ارتباط چند راه حل تجویز می‌شود:

۱- پذیرش کثرت‌گرایی فرهنگی توسط دولت، و غیر سیاسی کردن آن برای کاهش تهدیدات

فرقه‌ای - قومی، تلفیق تنوع و کثرت فرهنگ با همکاری تمدنی - امنیتی

۲- تکیه دولت بر قدرت مثبت (اقتصادی - فنی - ارتباطی)

۳- اصلاح روابط ایران با دنیای خارج، و تلاش برای کثرت‌گرایی در این حوزه از طریق

موضوعی کردن رژیمهای مبادلاتی، روابط فرهنگی با کشورهای اسلامی، قدرت با شمال و

عدالت در رفتار خود با جنوب

۴- اشاعه دموکراسی، اعمال سیستم شایسته‌گرایی برای جذب سرمایه و نیروهای ایرانی

۵- حساسیت‌زدایی از مسائل سخت‌افزاری نظامی، پیوستن به یک اتحاد امنیتی، برای

اعتمادسازی و نظامی‌گرایی

- ۶- اشاعه فرهنگ مبادلاتی و شبکه‌سازی بین بازیگران
- ۷- تأسی به فرهنگ گفتگو، و عملیاتی کردن آن فرهنگ ائتلاف برای صلح
- ۸- فراهم آوردن شرایط قانونی، فکری و سیاسی برای فعالیت بخش خصوصی صنعتی
- ۹- اعطای سهم قدرت سیاسی به بخش خصوصی صنعتی
- ۱۰- سهام کردن دول و شرکتهای اروپایی در رشد اقتصادی کشور
- ۱۱- فراهم آوردن شرایط قانونی و سیاسی لازم برای سرمایه‌گذاری خارجی
- ۱۲- کوچک کردن دولت به لحاظ اقتصادی و فعالیتهای سیاسی خارج از کشور، مبنی بر عدالت‌خواهی
- ۱۳- سازگار کردن سیاست خارجی با رشد اقتصادی بخش خصوصی
- ۱۴- ائتلاف امنیتی با قدرتهای بزرگ، اما اقتصادی غیر متمرکز در سطح بین‌المللی
- ۱۵- توجه قابل ملاحظه اقتصادی به حاشیه کشور، جهت همگرایی سیاسی - ملی
- ۱۶- تغییر گفتمان (لحن توأم با التزام عملی) در سیاست خارجی و جهت‌گیری آن از سیاستهای عدالت‌جویانه به سیاستهای رشد و توسعه اقتصادی - فرهنگی - فنی کشور
- ۱۷- ایجاد ارتباط مناسبت با همسایگان، در عین حال سوق دادن کشور به روابط استراتژیک بیرون از خاورمیانه